



شهید قاسم سلیمانی

شهید سیدحسن نصرالله

شهید ابو‌بهبی الهیئدس

شهید مصطفی چمران

شهید ابوالوارو ایتلی

شهید حسن شاطری

شهید حسن ظفرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید محسن لقریزاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدبالی حکیم

شهید عبدالعزیز مغنیه

شیخ ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محسنزاده

# مقاومت

# از میدان تا میز مذاکره

### محسن مرواریدی

به زانو در آوردن جمهوری اسلامی می‌داند.

(۱۳۹۸/۸/۱۳)

حتی در آخرین دیدار با دولت دوازدهم به عنوان یک تجربه بسیار مهم این‌گونه فرمودند: دیگران باید از تجربه‌های شما (دولت آقای روحانی) استفاده کنند. این تجربه عبارت است از بی‌اعتمادی به غرب؛ این تجربه بسیار مهمی است. مطلقاً نیاپستی برنامه‌های داخلی را به همراهی غرب موکول کرد و منوط کرد، چون قطعاً شکست می‌خورد. (۱۴۰۰/۵/۶)

و در دیدار با فرماندهان نیروی هوایی (۱۹ بهمن ۱۴۰۳) افزودند:

مذاکره با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد؛ این را باید ما درست بفهمیم. این‌جور به ما وانمود نکنند که اگر نستیم پشت میز مذاکره با آن دولت، فلان مشکل یا فلان مشکل حل می‌شود؛ نخبر، از مذاکره با آمریکا هیچ مشکلی حل نمی‌شود. دلیل: تجربه. (۱۴۰۳/۱۱/۱۹)

**چرا عمان اگر مذاکره ممنوع است؟**

با وجود تأکیدات مکرر معظم‌له بر بی‌فایده بودن هیچ مذاکره، پرسشی ایجاد می‌شود که مذاکرات اخیر در عمان با چه منطقی انجام گرفته است و آیا با رضایت ایشان صورت گرفته یا خیر.

رهبر ارتقا بدست سسه عامل اصلی را برای ممنوعیت مذاکره با آمریکا برشمرده‌اند:

گره زدن حل مشکلات کشور به نتیجه مذاکرات؛

مذاکره در سایه تهدید و ارباع؛

بهربرداری روانی و رسانه‌های دشمن از اصل مذاکره (مثلاً القای «ایران تسلیم شد»، چنانچه هیچ یک از این سه عامل در مذاکراتی وجود نداشته باشند، از دیدگاه معظم‌له زبانی متوجه جمهوری اسلامی نخواهد بود و اصل مذاکره در آن شرایط فاقد منع شرعی و سیاسی است.

### مؤیدات

ایشان در دیدار نوروزی با مسئولان کشور در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۴۰۴ درباره گفت‌وگوهای عمان تصریح کردند: یک جمله راجع به این گفت‌وگوهای عمان عرض بکنیم. من این نکته را می‌خواهم بگویم که این-گفت‌وگوا، یکی از دهه‌کار وزارت خارجه است؛ سعی کنید مسائل کشور را به



گاهی دلم برای دیدن ستاره‌ها تنگ می‌شود. به آسمان نگاه می‌کنم که غرق نور است. ستاره‌های کوچک و بزرگ، کم‌نور و پرنور، اما هیچ کدام به قاب چشم نمی‌نشینند، همه نورشان دل‌نشین‌اند و جذاب، همه باعث زیبایی آسمانند و ستاره‌اند.

و در کنج آسمان ایثار و شهادت نشست و نظاره‌گر ما شد که چراغ باشد، تا راه را گم نکنیم. گرچه ستاره این دفتر سال ۱۳۳۹ روستای «قلی» از توابع شهرستان جاجریم چشم به دنیا گشود و قدم بر زمین گذاشت اما زندگی در دنیا، به سان پلی بود برای وصال به معبود و ستاره شدن، ستاره‌ای جهانی که دنیا در نظرش کوچک گشت و حیات در آن را ناچیزی می‌پنداشت و دنبال حیات جاودانه بود. محمد اولین پسر خانواده بود. خوش سیمما که پدر را غرق در شور و شادی کرد و به شکرتانه تولدش، ذکر توحید را در گوش او زمزمه نمود و از پروردگارش خواست: «فرزندش، در سایه ائمه اطهار، زندگی سرشار از خیر و برکت داشته باشد.»

محمد دوران کودکی‌اش را در میان شمیم بهاری روستا سپری کرد و پس از پایان دوره ابتدائی برای تحصیل در مقطع راهنمایی وارد شهر بجنورد شد. او در ایام فراغت از تحصیل، یار و کمک پدرش در بسات و مزرعه بود و با لیخندهای معصومان‌اش، خستگی را از وجود پدر می زدود.



این گفت‌وگوها گره نزنید؛ این تأکید من است. اشتباهی که در برجام کردیم، این‌جا تکرار نشود. آنجا ما همه چیزمان را منوط کردیم به پیشرفت مذاکرات؛ این مذاکرات هم یک کاری است، یک حرفی است، یکی از کارهای چندین‌گانه وزارت خارجه است که دارد انجام می‌دهد. کشور هم کار خودش را در بخش‌های مختلف باید بکند؛ بخش صنعت، بخش کشاورزی و… اینها اصلاً هیچ ارتباطی ندارد به این‌گفت‌وگوهای جاری‌ای که در عمان شروع شده. ضمناً، به این گفت‌وگوها هم نه به صورت افراطی خوش‌بین باشیم، نه به صورت افراطی بدبین باشیم؛ این هم بالاخره یک کاری است، هم‌چنین در مراسم گرامی‌داشت شهدای پرواز اردیبهشت (۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۴) درباره شهید آیت‌الله رئیسی فرمودند:

در ازمان[ ریاست جمهوری، در اولین مصاحبه‌ای که کرد، خبرنگار از ایشان پرسید که آیا شما با آمریکا مذاکره می‌کنید؟ صریح و بدون هیچ ابهامی گفت: خیر؛ نه نکرد. اجازه نداد که دشمن بتواند بگوید که من با تهدید، با تطمیع، با حيله توانستم ایران را پای میز مذاکره بکشانم؛ نگذاشت. اینکه طرف‌ها اصرار بر مذاکره مستقیم می‌کنند، به خاطر این است؛ یک بخش عمده‌اش این است؛ ایشان اجازه نداد. البته مذاکرات غیر مستقیم زمان ایشان هم بود، مثل حالا که هست؛ البته بدون نتیجه؛ حالا هم گمان نمی‌کنیم به نتیجه برسد؛ نمی‌دانیم چه خواهد شد.

(۱۴۰۴/۱/۲۶)

در ازمان[ ریاست جمهوری، در اولین مصاحبه‌ای که کرد، خبرنگار از ایشان پرسید

که آیا شما با آمریکا مذاکره می‌کنید؟ صریح

و بدون هیچ ابهامی گفت: خیر؛ نه نکرد. اجازه

نداد که دشمن بتواند بگوید که من با تهدید،

با تطمیع، با حيله توانستم ایران را پای میز

مذاکره بکشانم؛ نگذاشت. اینکه طرف‌ها اصرار

بر مذاکره مستقیم می‌کنند، به خاطر این

است؛ یک بخش عمده‌اش این است؛ ایشان

اجازه نداد. البته مذاکرات غیر مستقیم زمان

ایشان هم بود، مثل حالا که هست؛ البته

بدون نتیجه؛ حالا هم گمان نمی‌کنیم به

نتیجه برسند؛ نمی‌دانیم چه خواهد شد.

(۱۴۰۴/۲/۳۰)

در همین زمینه، معاون اول دولت

سیزدهم، آقای دکتر مخبر، بیان کرده است

که در دو مقطع در سال ۱۴۰۱ مذاکرات تا

آستانه توافق پیش رفت، اما رژیم صهیونیستی

مانع شد. وی تأکید کرد:

در شهریور ۱۴۰۱، ما دو بار تا مرحله

امضای توافق آبا [امریکا] پیش رفتیم، پیش

از شهادت شهید رئیسی هم به این نقطه

رسیدیم، اما اسرائیلی‌ها نگذاشتند توافق

شود. مخبر ادامه داد: ما هیچ‌وقت مخالف

مذاکره نبودیم، اما نگاه به بیرون گذاشتیم.

شهید رئیسی حل مسائل کشور را به مسائل

بیرون گره زد.

### مقاومت در میز مذاکره

با توجه به توصیه رهبر انقلاب مبنی بر

پرهیز از خوش‌بینی یا بدبینی افراطی، عملکرد

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر

چند محور اساسی استوار بوده است:

شیوه مذاکره: جمهوری اسلامی ایران

گفت‌وگوها را غیرمستقیم و با وساطت

کشوری مورد اعتماد (سلطنت عمان) انجام

داد، نه با میانجی مورد نظر آمریکا (امارات). از

نظر عرف دیپلماتیک، استفاده از واسطه‌ای که

با ابتکار عمل از سوی ایران معرفی می‌شود،

موقعیت طرف مقابل را تنزل می‌دهد و حربه

تبلیغاتی مذاکره را از دست آمریکا خارج

می‌کند.

منوع مذاکره: دامنه گفت‌وگو محدود به

مسائل هسته‌ای و اجرای تعهدات آمریکا در

برجام بود. در عین حال، پاسخ قاطع جمهوری



## دستپخت همسر

## لذیذترین افطاری برای آیت‌الله خامنه‌ای در زندان



در بخشی از کتاب «شرح اسم» آمده است: «بعد از ظهر روز دوم بود که نگهبان خبر داد از بیرون چیزی برایت آورده‌اند. وقتی بسته را گرفت و باز کرد، سفره خیالش را در برابر دیدگان خود دید. روشن شد که خیال دیروز او در پرواز بر سر سفره افطار، تنها نبوده است. خاتم خجسته کار خودش را کرده بود. اسباب آماده‌باش چای نیز همان روز به دستش رسید. دیگر مجبور نبود دم کرده گروهبان چای فروش را بنوشد. به اندازه معده نجورش از سفره برداشت و بقیه را میان زندانیان تقسیم کرد.»

به گزارش مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ در چارچوب مبارزات سیاسی- مذهبی علیه رژیم پهلوی، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، عالم جوان و فعال انقلابی مشهد، در مهرماه ۱۳۴۹ برای چندمین بار توسط سازمان اطلاعات و امنیت کشور (سلاوک) بازداشت شد. این دستگیری، که در پی یورش ناگهانی مأموران سلاوک به منزل پدری ایشان در مشهد انجام گرفت، با خشونت و تفتیش گسترده همراه بود. عملیاتی که بازتاب‌دهنده نگرانی عمیق نهادهای امنیتی رژیم از گسترش فعالیت‌های روشنگرانه و بیداری اسلامی ایشان به شمار می‌رفت. مأموران با بهم‌ریختن وسایل شخصی و کتاب‌های ایشان، وی را در حالی که هنوز در اوج فعالیت‌های فکری و سیاسی قرار داشت، از خانه خارج و به بازداشتگاه منتقل کردند.

در جریان همین دوره اسارت، که شرایط زندان به‌ویژه در اردوگاه نظامی سلاواک، از نظر محدودیت‌های انسانی و امکانات اولیه بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود، ماه رمضان ۱۳۴۹ فرا رسید.

این ماه، که ریشه در تجربیات معنوی کودکی ایشان داشت، در محیطی به‌شدت خشن و کنترل‌شده، به صحنه‌ای برای بروز ابعاد مختلف صبر، استقامت و پای‌بندی مذهبی تبدیل شد. روز اول ماه، با اذان مغرب، زمان افطار فرا رسید؛ اما درب سلول باز نشد و هیچ‌گونه افطاری ارائه نگردید. ساعاتی طولانی در سکوت و گرسنگی گذشت. در این شرایط، خاطرات سفره افطار خانوادگی- از جمله غنایهای خانگی، حلواي ماقوت، صدای سسماور و چای دم‌کرده- در ذهن زندانی زنده شد و یادآوری

نقش همسر ایشان، بانو خجسته، به‌عنوان همراهی فداکار در سال‌های مبارزه، برجسته گردید. روز بعد، در حالی که اثرات گرسنگی و تشنگی روز پیش همچنان باقی بود، بسته‌ای حاوی افطار خانگی

از سوی همسر ایشان به زندان رسید.

روایت دقیق و مستند این رویداد، همراه با جزئیات تاریخی، معنوی و اجتماعی آن، در صفحات ۳۹۷ تا ۳۹۹ کتاب «شرح اسم» اثر هدایت‌الله بهبودی ثبت شده است. این کتاب، که در تابستان

۱۳۹۱ توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی منتشر گردید، یکی از منابع معتبر و تحلیلی در حوزه زندگی‌نامه و سیره مبارزاتی- معنوی آیت‌الله خامنه‌ای به شمار می‌رود:

ماه مبارک رمضان در زندان از راه رسید. دهم آبان، اول ماه مبارک بود. احساس خوبی داشت. علاقه او به این ماه ریشه‌ای هم در دوران کودکی دوانده بود، اما اینک لذایذ معنوی آن او را مشغوف می کرد. هر چند روزهداری برایش سخت بود، اما به سراغ گرسنگی و تشنگی رفت. اذان مغرب روز اول از راه رسید و ظهر افطار شد. در چه منتظر ماند تا در انتظار بایز شود و افطاری بخورد، خبری نشد. واقعیت آن است که در آن اردوگاه نظامی، حسابی برای رمضان باز نکرده بودند. نمازش را خواند. حالا که چیزی برای خوردن نبود، بایدش را برد کنار سفره‌های افطار و به یاد حلواي «ماقوت» افتاد که چه اندازه دوست داشت و همسرش را از خوب می‌پخت؛ مثل غنایهای دیگر. احساس کرد

رضایتش از دست‌پخت‌های همسر چندر زیاد بوده و او نمی‌دانسته است. غلغل سسماور را به یاد آورد و جای لب‌سوز دم افطار را.

نیم ساعتی از اذان گذشته بود که یک فنجان چای رسید؛ چندی بعد هم شام. آن سفره خانگی کجا و این غذای زندان کجاست؟! اندکی بیش نتوانست بخورد. باقی را گذاشت برای سحر، تا به زور

ناچاری و گرسنگی بیشتر، آن را بخورد.

بعد از ظهر روز دوم بود که نگهبان خبر داد از بیرون چیزی برایت آورده‌اند. وقتی بسته را گرفت و باز کرد، سفره خیالش را در برابر دیدگان خود دید. روشن شد که خیال دیروز او در پرواز بر سر سفره

افطار، تنها نبوده است. خاتم خجسته کار خودش را کرده بود. اسباب آماده‌باش چای نیز همان روز به دستش رسید. دیگر مجبور نبود دم کرده گروهبان چای فروش را بنوشد. به اندازه معده نجورش از سفره برداشت و بقیه را میان زندانیان تقسیم کرد. این کار، روزهای بعد نیز تکرار شد.

چند روز پیش از آمدن ماه مبارک، زندانیان را جمع کرده، از حساب و کتاب آخرت و زندگی پس از مرگ گفته بود. نفوذ نصیاح او، به ظاهر، زندانیان را هم تقسم کرده بود که از ماه رمضان استقبال کنند و با فراق رسیدنش، روزهدار باشند. روز اول را گرفتند، اما روز دوم، تا ظهر بیشتر نکشید. صدای شکستن روزها بلند شد. در خلال خاطرات خود از آن ماه، نام کسانی را که نتوانستند روز اول را

روزهداری کنند، یادداشت کرد. واقعیت آن است که نشانی از منذهب و پای‌بندی‌های آن، در میان نظامیان زندانی دیده نمی‌شد. آنچه به چشم می‌خورد بحران اخلاقی بود. هرود هر چیزی به زندان تحت مراقبت و نظارت شدید بود، با این حال مواد مخدر به اندازه تقاضا در دسترس بود. آقای خامنه‌ای

شنید که ارتشیان زندانی بی‌نصیب از مشروبات الکلی نیستند.

این دومین رضفاتی بود که در زندان سپری می‌کرد. با تلاوت روح ران خود را آذین بست و با دعا و ذکر جلا داد. شب عید، آن نماز بلند را خواند؛ نمازی که در رکعت اول پس از حمد، هزار بار

سوره توحید خوانده می‌شود.

## عود



عصای چوبی را میان دستانت جابه‌جا کرد. یک دست را به دیوار پشت سرش گرفت و آرام روی سسکوی جلوی مغازه قضایی روبروی حرم نشست. سیگار دوم را پشت‌بند سیگار اول روشن کرد. مردش را با شدت از سوراخ‌های عینی بیرون داد. یک نگاهش به گنبد حرم بود و نگاه دیگری دنبال مردمی می‌چرخید که سراسیمه بیرون خیابان جلوی حرم را بالا و پایین می‌کردند.

روزی که ضریح را از اصفهان آوردند هم همین طور خیابان شلوع بود. برای آوردن ضریح مطهر حضرت سبزیبا مکی کامیون‌دارهای دزفول قرعه‌کشی شد. قرعه به نام او افتاد! احمد فخاری همه حصار ب قرعه‌کشی تک‌تک به او تیریک گفتند و او از ذوق در پوست خود نمی‌گنجید. با سطل آب و پارچه به جان کامیون افتاد. تمیزتر از آن روزی شد که خرید کرده بودش. داخل کابینش را معطر کرد به عطر ناب محمدی. پدهای بالای کامیون نصب کرد.

«لَمَّا بُرِئَ اللهُ لِيُدْهِبْ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِئِةِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

و در طرف تاپره‌ای جلوی ماشین از طرف اوقاف، صندوق نذورات با بند وصل شد. تمام مسیر اصفهان تا دزفول را با احتیاط آهسته آهسته طی کرد. نقره‌های حضرت بهفتند. چشم از آینه وسط

کامیون بر نمی‌داشت. وجود حضرت را همراه خود حس می‌کرد و چه خوشبخت بود که برای این کار انتخاب شده بود! نزدیک پالمه که رسید متوجه جمعیت شد. پیر و جوان این مسیر را پیاده و سواره آمده بودند نه استقبال ضریح آقا. چشمان اشکبار و لب‌های خندان. عطر اسپند و عود و ذکر بلند صلوات در فضا موج می‌زد. غافلگیر شده بود و شغفس مضاعف. با سلام و صلوات ضریح را به

دزفول رساندند. جمعیت لحظه به لحظه بیشتر می‌شد. کبوترها دورتاب گرفته بودند. ضریح چوبی را با احترام از اطراف مزار برداشتند. لحظهای صدای صلوات قطع نمی‌شد. حالا نوبت ضریح نقره‌ای رسید. کناری ایستاد تا استادکارها با دقت به کارشان برسند. عطر گلاب فضای حرم را پر کرده بود.

با ضربه‌ای یک نخ از میان پاکت سیگار جدا کرد. سیگار را میان دو لبش قرار داد. کبریت را کشید اما پیش از اینکه به سیگار برساندش، چیزی به دلش افتاد. حیف نیست این فضا و عطر و

حلال و هوایش را با بوی تند سیگار خراب کنی. نگاهی به سیگار در دستش انداخت. میان دو انگشت چرخاندش و سرچایش برگرداند و پاکت را درون جیب پیراهن سُر داد. مزار نصب شد. اولین نماز

جماعت در حرم حلال و هوای دیگری داشت.

گوشه لبش به لبخند کش شد که با صدای فریاد بلندی به خود آمد.

- همشهریان عزیز! لطفاً اطراف حرم را خالی کنید تا نیروها بتوانن به کارشون برسن. بوی سوختگی به وضوح به مشام می‌رسید و همهمجتان داد از حرم به آسمان بلند بود. حالا دیگر

چیزی جز سوختهایی از آن ضریح نقره‌ای باقی نمانده بود!

**مزیم فخاری، اندیشک، مؤسسه فرهنگی هنری طلوع غدیر جنوب**